



• درآمد

تشکیل کمیته مرکزی با همت مرحوم آیت‌الله خسروشاهی و به کارگیری نیروهای مردمی در آن پایگاه، این کمیته را به قوی‌ترین مرکز برای مبارزه با پس‌مانده‌های رژیم و ضد انقلابیون تبدیل کرد و بخشی از کارآمدترین نیروها را برای جبهه‌ها فراهم ساخت. این گفتگو با فرزند آیت‌الله خسروشاهی، شرح مبسوطی از این تلاش‌ها و نقش مؤثر شهید هاشمی در آن است.

■ «شهید هاشمی و کمیته مرکزی» در گفت و شنود شاهد یاران با  
حجت‌اسلام والمسلمین سید باقر خسروشاهی

## منش والایی داشت...

به بیت‌المال تعلق داشت و در معرض غارت بود. یک بار به ما گزارش دادند که یک نیمتنه شاه در مدرسه‌ای نظامی در خیابان پارک شهر بوده که مفقود شده است. از این نوع دزدی‌ها و سوء استفاده‌ها زیاد می‌شد. یک روز صبح با عده‌ای از پاک‌سازها به ساختمان پیشاهنگی، بعد از خیابان بهشت که در حال حاضر دیوان عدالت اداری در آنجا مستقر است، رفتیم و آنجا را تصاحب کردیم. در آنجا وسایل کار و ماشین زیادی وجود داشت که همه را در اختیار گرفتیم. در آنجا حتی فرستنده‌هایی هم بود که برای ما بسیار مغتنم بود و ما طبقه آخر را به این امور اختصاص دادیم.

پس از آنکه مشغول کار شدیم، دامنه کار گسترده‌تر شد. به یاد دارم که بعد از نماز صبح، کار را شروع می‌کردیم و تا ساعت ۱۰ شب ادامه می‌دادیم و تازه بعد از صرف شام، برای بازدید و بازرسی از مناطقی که نگهبانانی را در آنجا گماشته بودیم، از جمله کلانتری‌ها و ساختمان‌های خالی می‌رفتیم. خاطرات تلخی هم از آن برهه دارم، از جمله اینکه در شهرداری حسن‌آباد نگهبانانی گذاشته بودیم و عده‌ای می‌آیند و به آنها کمپوت تعارف می‌کنند، ولی متأسفانه کمپوت‌ها با مواد سمی مخلوط شده بود و همان جا سه چهار نفر از نگهبانان فوت می‌کنند و یا در کلانتری چهارراه کالج که خیلی هم بزرگ بود، دو نگهبان گذاشته بودیم که با یکدیگر شوخی می‌کنند و فشنگ از اسلحه یکی از اینها در می‌رود و به قلب دیگری می‌خورد و فوت می‌شود. به‌طور کلی حوادثی از این قبیل رخ می‌داد که دلخراش بود.

**چگونه با شهید هاشمی آشنا شدید؟**

یکی از افرادی که در آن زمان خیلی به ما کمک می‌کرد، مرحوم هاشمی بود. مرحوم هاشمی از خیابان شاپور، ابتدای بازارچه نو، مغازه پوشاک‌فروشی داشت. ایشان جثه خوبی داشت و بلند قد بود و به همان حسینیة نزد

از جمله شخصیت‌های مورد نظر ایشان بودند. من خودم در جلسه‌ای که در خیابان شهید بهشتی در پادگان عباس‌آباد تشکیل شد، آیت‌الله مهدوی کنی نیز حضور داشتند. در آنجا افرادی که از نواحی مختلف آمده بودند، آمادگی خود را برای تشکیل کمیته اعلام کردند و من هم که از طرف پدرم حضور داشتم، آمادگی خود را اعلام کردم. به یاد دارم آن کسی که پشت تریبون بود، مثل اینکه قبلاً مناطق را شناسایی کرده بود، چون به من گفت شما بروید و کارها را شروع کنید.

ما آمدیم و در حسینیة‌ای که مستقر بودیم، تعداد نیروهایمان را بیشتر کردیم و نظمی به کارهایمان دادیم تا اینکه به ما ابلاغ شد که منطقه ما منطقه ۹ هست عرض و

**در خیابان شاپور معمولاً طبقات پایین جامعه سکونت داشتند و سطح فرهنگشان چندان بالا نبود، ولی شور انقلاب اکثر طبقات را جذب کرد و محبت امام، همه را به حرکت وادار کرد و افراد به اصطلاح داش‌مشتی، به عنوان پشتیبان روحانیت وارد میدان شدند.**

طول آن را نیز برای مشخص کردند که از خیابان کارگر تا خیابان ۱۷ شهریور (شهساز سابق) و خیابان انقلاب تا خیابان شوش را در بر می‌گرفت. بعد از مدتی ما دیدیم که فضای حسینیة جوابگوی کارهای ما نیست. نیروها زیاد بودند و ثروت زیادی در منطقه جمع شده بود که

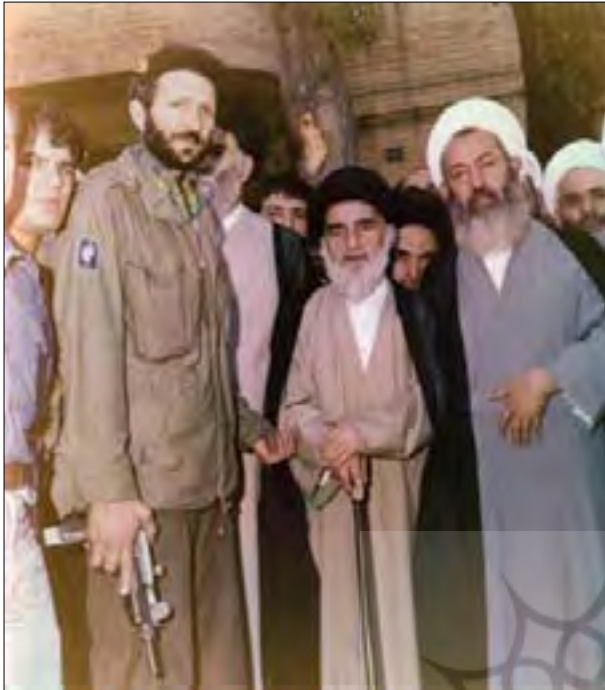
**چه شد که آیت‌الله خسروشاهی کمیته منطقه ۹ را راه‌اندازی کردند؟**

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که پادگان‌ها و کلانتری‌ها غارت شدند و اسلحه‌های زیادی غارت شدند و به دست مردم افتادند، امام دستور دادند اسلحه‌ها جمع آوری شوند. یکی از راه‌هایی که برای جمع اسلحه‌ها از دست مردم اندیشیده و توسط مسئولین ابلاغ شد این بود که مردم اسلحه‌ها را بیاورند و به مساجد تحویل بدهند.

مسجد الزهراء فعلی که در سابق به آن مسجد شازده خانم می‌گفتند، در خیابان وحدت اسلامی (شاپور سابق)، کوچه وزیر دفتر بود و مرحوم پدرم در آنجا نماز می‌خواندند. در آنجا اتاقی را به جمع آوری اسلحه تخصیص داده بودیم و بنده خودم از صبح تا شب در آنجا بودم و اسلحه‌ها را جمع‌آوری می‌کردیم، تا اینکه دیدیم مسجد و فضای آن پاسخگوی این جمعیت نیست. در خیابان شاپور، جنب خیابان ارامنه حسینیة بزرگی هست که به آنجا نقل مکان کردیم و بنای اولیه کمیته در آنجا نهاده شد.

در آنجا در عین حال که باز هم اسلحه‌ها را جمع می‌کردیم، گاهی به نزاع‌هایی هم بین مردم در می‌گرفت، رسیدگی می‌کردیم. آن روزها مردم بیش از هر کس دیگری به روحانیت رجوع می‌کردند. مرحوم ابوی هم چون از سال‌های ۴۲ به بعد در نهضت امام شرکت فعال داشتند و اعلامیه‌های آن زمان حاکی از این معناست که سخنرانی‌های ایشان در هیئت‌های مختلف، به‌خصوص در هیئت‌های آذربایجانی‌ها در همان مسجد الزهراء و در مکان‌های دیگر تأثیر زیادی در روند انقلاب داشته است، لذا در بین روحانیون تهران اسمی داشتند؛ لذا هنگامی که طرح امنیتی در تهران مطرح شد و مسئولین رده بالا تصمیم گرفتند در این مورد برنامه‌ریزی کنند، ابوی بنده

■ شهید هاشمی در کنار آیت الله سید هادی خسروشاهی.



فرصت مغتنمی است که بادی هم از مبارزات مرحوم ابوی بفرمانید. آیتا شهید هاشمی قبل پیروزی انقلاب خدمت آقای خسروشاهی می‌رسیدند؟

قبل از پیروزی انقلاب مرحوم ابوی سخنرانی‌های آتشینی می‌کردند. شبی ما در منزل نشسته بودیم و نوار سرود یک زندانی را که اسمش یادم نمی‌آید، گوش می‌کردیم که ساواکی‌ها ریختند در خانه ما و من نوار را سریع پنهان کردم. آنها دنبال آقا می‌گشتند، ولی پدرم به قسم رفته بودند. روزهای حکومت نظامی بود. یکی از ساواکی‌ها با فحش‌های رکیکی با اشاره به من گفت: «از جاش بلند نمی‌شه»، در حالی که من به خاطر نوار بلند نمی‌شدم. البته نوار را نتوانستند پیدا کنند. ما به آقا زنگ زدیم و گفتیم که نیابند و ایشان دو هفته‌ای در قم ماندگار شدند.

مسجد الزهرا و مدرسه حضرت حاج شیخ عبدالحسین، مرکز فعالیت انقلابیون بود. قبل از انقلاب آقای هاشمی رفسنجانی یک ماه در آنجا منبر رفتند. آیت‌الله خامنه‌ای در آنجا منبر رفتند. یادم می‌آید آقای آصف طاهری ظهرها منبر می‌رفتند. همچنین مرحوم شهید مطهری و بهشتی نیز به‌کرات در آنجا سخنرانی داشتند، غالباً هم تا جلوی در مسجد پر از جمعیت بود.

قبلاً امام جماعت مسجد الزهرا (شاهزاده خانم)، مرحوم برقی بود که مرحوم آقا، ایشان را بیرون کردند. قبل از انقلاب، وقتی که من از قم به تهران آمدم، خودم در آنجا نماز می‌خواندم. یک شب در حلال قنوت بودیم که ساواکی‌ها ریختند داخل مسجد. من قنوت را طول دادم و هر آنچه که دعا در ذهن داشتم در قنوت خواندم و اینها دیگر با نمازگزارها کاری نداشتند. ولی آنها را که نماز نمی‌خواندند، کلاغ پر تا سر خیابان بردند و مفصل کتکشان زد. مرحوم آقا هم در آنجا حضور

داشتند و سخنرانی‌های شدیدالحنی داشتند. شهید هاشمی نیز یکی از آن افراد و کارگردانانی بود که در این مسجد فعالیت داشت. مردم خیابان، کم و بیش روحیات و رفتار لوتی منشی داشتند. ارتباط بچه‌های کمیته، علی‌الخصوص شهید هاشمی با اینها چگونه بود؟

در خیابان شاپور معمولاً طبقات پایین جامعه سکونت داشتند و سطح فرهنگشان چندان بالا نبود، ولی شور انقلاب اکثر

یکی از افرادی که در آن زمان خیلی به ما کمک می‌کرد، مرحوم هاشمی بود. مرحوم هاشمی در خیابان شاپور، ابتدای بازارچه نو، مغازه پوشاک‌فروشی داشت. ایشان جثه خوبی داشت و بلند قد بود و به همان حسینی‌نیه نزد ما می‌آمد و بسیار فعال بود.

ما می‌آمد و بسیار فعال بود. ما برای مأموریت اکیپ‌هایی داشتیم که اگر مثلاً می‌گفتند از فراری‌های حکومت شاه کسی در جایی پنهان شده و یا منزلی را خالی و فرار کرده‌اند، اینها را می‌فرستادیم. اینها اساس خانه را جمع می‌کردند و به ساختمانی روبروی وزارت امور خارجه، موزه آثار باستانی می‌آوردند که انبارهای بسیار بزرگی داشت. نخست وزیری در آنجا نماینده‌ای گذاشته بود و ماموال را می‌بردیم و تحویل می‌دادیم. یادم هست پارچه بزرگی را از خانه دکتر ایادی (پزشک مخصوص شاه) آورده بودند که بسیار قیمتی بود. همین طور یک کاسه پر از سکه‌های پهلوی بود که همه را بردیم به همان ساختمان نخست وزیری و تحویل دادیم. شهید هاشمی از جمله این نیروها بود و به عنوان سرپرست عمل می‌کرد و فردی امین و مطمئن بود؛ تا اینکه جنگ شروع شد و ایشان به جبهه رفت. فعالیت‌های کمیته در آن زمان چه بود؟ آیا درگیری‌های مسلحانه هم داشت؟

هر چند دانشگاه تهران در محدوده ما بود، درگیری مسلحانه در منطقه ما کم بود. البته ما بسیار منظم عمل می‌کردیم. اکیپ‌های سیاری داشتیم که منظم در خیابان‌ها گشت داشتند.

مرحوم آقای خسروشاهی، هم از نظر سن و هم از لحاظ مقامی که داشتند امکان حضورشان در کمیته وجود نداشت و این امر باعث شد که من خودم کل امور را اداره کنم، تا اینکه کمیته‌ها رو به افول رفتند. من هم دیگر خسته شده بودم، چون کلاتری‌ها دیگر احیا شده بودند و فقط جنبه نظامی کمیته‌ها باقی مانده بود که با تشکیل سپاه پاسداران، این جنبه کمی تضعیف شد و تا اینکه در کلاتری‌ها ادغام شدند.



طبقات را جذب کرد و محبت امام، همه را به حرکت وادار کرد و افراد به قول شما داش مشتقی، به عنوان پشتیبان روحانیت وارد میدان شدند. در حال حاضر هم اگر خدای ناکرده جنگی رخ بدهد، همان جوانانی را که ممکن است ما به عنوان مخالف تصور کنیم، به عشق امام حسین (ع) به جبهه‌ها می‌روند.

آیا بچه‌های کمیته منطقه ۹ با این افراد هم درگیری داشتند؟

بله، گاهی اوقات. درست است که کمیته به عنوان یک سازمان نظامی مطرح بود، ولی جنبه‌های عاطفی قوی در آن وجود داشت و ما افرادی را که خلاف می‌کردند، خیلی زود به دادسرا نمی‌فرستادیم، بلکه خانواده‌هایشان را می‌خواستیم، صحبت می‌کردیم، در عین حال که این جو اعتماد باعث می‌شد که گاهی سرمان کلاه هم برودا شایان ذکر است که شهید هاشمی با اینکه با این داش مشتقی‌ها دم‌خور بود، اما فرهنگ بسیار بالایی داشت.

یکی از اتهاماتی که به بچه‌های کمیته منطقه ۹ وارد می‌کنند این است که در برخورد‌هایشان خیلی خشن رفتار می‌کردند. آیا این طور بود؟

خیر، این اتهام را به همه کمیته‌ها می‌زدند و مختص ما نبود. آقای عزت‌شاهی هم در خاطراتشان نوشته بودند که در منطقه ۹ بلبشو حاکم بود. در منطقه ۹ علمای بزرگی بودند و اینها بعضاً در انقلاب دخیل بودند و نمی‌شد با اینها برخورد تنیدی داشته باشیم. مثلاً مرحوم آقای شاه‌آبادی برای خودشان کمیته‌ای ایجاد کرده بودند و ما با ایشان کار می‌کردیم و گاهی که می‌خواستیم به وظیفه خود عمل کنیم، متهم به خشونت می‌شدیم. در اوایل انقلاب منافع شخصی مطرح نبود و بچه‌ها از روی عرق مذهبی کار می‌کردند و البته شیاطینی هم بودند و نمی‌شود این موضوع را انکار کرد، ولی این اتهام، جنبه فراگیر نداشت.

چه اتفاقی رخ داد که شهید هاشمی به جبهه رفتند؟ آیا اختلافی پیش آمد؟

خیر، کمیته فعالیتش کمتر شد و آن ابهتی که در سابق داشت، کم کم تبدیل به یک کلاتری محترمانه شد. ■